

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

نکاتی در نقد نظریه امام خمینی:

ملاحظه فرمودید که بر فرمایش امام رضوان الله تعالی علیه ملاحظات و وارد بود که در بحث دیروز به سه مورد اشاره کردیم و عمده‌ی ملاحظات این است که نمی‌شود آمري که طبیعی و مرکب بما هو مرکب را متعلق قرار می‌دهد در حین جعل غافل از اجزاء باشد! بعبارة أخرى رکن فرمایش امام در همین جهت بود که آنچه در حین امر متعلق واقع می‌شود مرکب است اما «من دون ملاحظة الأجزاء» «من دون ملاحظة الجزئيات و الشرائط» خود مرکب بما هو مرکب، ما عرضمان این است که مسئله برعکس است، نمی‌شود امر مرکب را بدون ملاحظه‌ی اجزاء متعلق قرار دهد، یعنی نه تنها می‌خواهیم بگوئیم عرفاً و در مقام اثبات عرف با این همراهی می‌کند که اگر يك آمري مرکبي را متعلق قرار داد، اجزاء را هم در نظر می‌گیرد، حالا می‌خواهیم عرض کنیم اصلاً نمی‌شود غافل از اجزاء باشد، محال است که امر مرکب را در نظر بگیرد اما بگوئیم از اجزاء او غافل است، برای اینکه باز در بعضی از مقدمات دیگر خود امام فرمودند مرکب عین اجزاء است، اجزاء عین مرکب است، فرق بین اینها به اجمال و تفصیل است، مرکب اجمال اجزاء است و اجزاء تفصیل برای مرکب است. اگر فرق بین اینها وجود ندارد و مرکب عین اجزاء است، اجزاء عین مرکب است، چطور می‌شود مرکب را لحاظ کند اجزاء را لحاظ نکند؟!

بعبارة أخرى تصور مرکب من دون الأجزاء یا تصور اجزاء من دون المركب فرع بر این است که اینها دو چیز باشد، در حالی که خود شما تصریح فرمودید که اینها حقیقتاً یکی است و دو چیز نیستند، و فرق اینها فرق به اجمال و تفصیل است. وقتی فرق به اجمال و تفصیل شد اگر مولا مرکب را متعلق قرار داد پس اجمالاً اجزاء را لحاظ کرده، پس نمی‌توان گفت به هیچ وجهی اجزاء لحاظ نشده و اجزاء مورد غفلت واقع می‌شود. عرض کردیم که از يك طرف ما این حرف را می‌زنیم که مولا در حین تعلق امر اجزاء را باید لحاظ کند، اما از طرف دیگر تمسك به اطلاق را هم درست نمی‌دانیم برای اینکه لازم نیست تمام الأجزاء را در نظر بگیرد، بعبارة أخرى همین بیانی که امروز عرض می‌کنیم که يك بیان دقیقتر از بیان روز گذشته است. چون مولا اجزاء را اجمالاً تصور کرده، لذا ما اگر شك کنیم يك جزئي جزء نماز هست یا نه، نمی‌توانیم به اصالة الاطلاق تمسك کنیم، تمسك به اصالة الإطلاق فرع این است که مولا اجزاء را تفصیلاً مورد لحاظ قرار بدهد، در جایی که مولا اجزاء يك مرکبي را تفصیلاً مورد لحاظ قرار می‌دهد، اگر شك کنیم در آن اجزاء تفصیلیه آیا این جزء هم وجود دارد یا نه؟ برای نفی آن می‌توان به اصالة الاطلاق تمسك کرد. اما در جایی که مولا اجزاء را اجمالاً در نظر می‌گیرد، اینجا «عند الشك في جزئية جزء آخر» ما نمی‌توانیم به اصالة الاطلاق تمسك کنیم چون مولا اجزاء را اجمالاً در نظر گرفته است، مرکبي که اجمالاً اجزائی دارد اما تفصیل اجزاء را الآن نمی‌خواهد بیان کند، در مقام بیان تمام خصوصیات اجزاء نیست.

جمع بندی بحث و نظر مختار:

ما بحث را در اقل و اکثر از اینجا شروع کردیم که در اقل و اکثر علم اجمالی وجود دارد، مقتضای علم اجمالی احتیاط است، در مقابل، شیخ انصاری فرمود این علم اجمالی انحلال پیدا می‌کند و بعد اشکال مرحوم آخوند خراسانی به شیخ را گفتیم، بررسی کردیم و بعد از او کلماتی که از بزرگان دیگر در دفاع از شیخ بود، کلامی را از مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی نقل کردیم، کلامی از مرحوم فشارکی نقل کردیم، از مرحوم محقق حائری (مؤسس) نقل کردیم و بعد آمدم کلامی را از مرحوم اصفهانی که تمام اینها در دفاع از شیخ انصاری و اثبات مسئله‌ی برائت بود، و اینکه کدامیک از اینها تمام بود و کدام اشکال داشت را مورد بحث قرار دادیم تا رسیدیم به این فرمایش مرحوم امام رضوان الله تعالی علیه. این فرمایش هم که ملاحظه کردید این مناقشات - حالا ما تعبیر مناقشه نکنیم -، ملاحظات نسبت به فرمایش امام وارد است.

ما در ضمن آن جواب‌هایی که از مرحوم شیرازی، مرحوم فشارکی، مرحوم حائری و خود مرحوم اصفهانی ذکر کردیم برخی از آنها را پذیرفتیم، یعنی برخی از اشکالاتی که مرحوم محقق اصفهانی اعلی الله مقامه الشریف داشتند را آنجا جواب دادیم و برخی از آن راهها را برای برائت پذیرفتیم، حالا برای برائت نتیجتاً یا راه شیخ اعظم انصاری را باید طی کنیم که شیخ فرمود اقل یا به نحو وجوب استقلالی یا وجوب غیری متیقن است، اکثر مشکوک است، یا این راه امام که خصوصیتش این بود که اصلاً دیگر اجزاء وقتی مورد لحاظ واقع نمی‌شود نه وجوب غیری در آن معنا دارد، نه وجوب ضمنی در آن معنا دارد و نه حتی انحلال در آن معنا دارد، این یکی از خصوصیات بود که امام رضوان الله علیه که این راه را طی فرمودند، یک راهی باشد که ما اصلاً کاری به وجوب ضمنی و غیری و انحلال نداشته باشیم و اصلاً موضوع را منتفی کردند و فرمودند در حین تعلق امر به مرکب، اجزاء کلاً مورد غفلت واقع می‌شوند. بالأخره برای برائت یکی از این راهها را باید اختیار کرد. نتیجه این می‌شود که در اقل و اکثر ارتباطی ما برائتی می‌شویم، یعنی از نظر برائت عقلی - هنوز به برائت نقلی نرسیدیم - می‌گوئیم اینجا تکلیف نسبت به اقل یقینی است، نسبت به اقل بیان وجود دارد و اگر در ترک اقل شارع بخواهد عقاب کند عقابش عقاب بلا بیان نیست اما نسبت به اکثر ما بیان نداریم و نسبت به ترک اکثر عقاب می‌شود عقاب بلا بیان، لذا باید برائت را در اینجا جاری کنیم.

اشکالات قائلین احتیاط به قائلین برائت:

برائتی‌ها از ناحیه احتیاطی‌ها مواجه با اشکالاتی شدند که برخی از اشکالاتش همان دو اشکالی بود که مرحوم آخوند خراسانی ذکر کردند، اما چند اشکال دیگر هم وجود دارد.

در تهذیب الاصول امام رضوان الله تعالی علیه اشکالات را به هشت مورد رساندند که البته عرض کردم بعضی از اشکالاتش هم همان اشکال مرحوم آخوند خراسانی است که قبل از تعطیلات نوروز خواندیم. بالأخره کسانی که می‌خواهند در بحث اقل و اکثر ارتباطی برائتی شوند باید این اشکالات را جواب بدهند، حالا ما هم برخی از اشکالات را ذکر می‌کنیم و این بحث را تمام می‌کنیم.

اولین اشکال از صاحب حاشیه معالم الهدایة المسترشدين نقل شده که مرحوم نائینی در جلد چهارم فوائد الاصول صفحه 152 آوردند و در کتاب هدایة المسترشدين انتشارات جامعه مدرسین جلد سوم صفحه 563؛ صاحب هدایه می‌گوید شما در اینکه در بحث اقل و اکثر علم اجمالی وجود دارد و علم اجمالی حجیت و منجزیت دارد که تردیدی ندارید، ما الآن علم اجمالی داریم یا اقل واجب است یا اکثر؟ صاحب هدایه می‌گوید ما ادعایمان این است که دوران بین اقل و اکثر را برمی‌گردانیم به دوران بین متباینین و شما در دوران بین متباینین قائل به احتیاط هستید، ما می‌خواهیم کاری کنیم که مرجع دوران بین اقل و اکثر، دوران بین متباینین باشد، چرا؟ در توضیح می‌گوید اقل و اکثر دو سنخ از ماهیت هستند، یعنی اگر شارع اقل را واجب کرده باشد، وجوبش به نحو ماهیت لا به شرط است و اگر شارع اکثر را واجب کرده باشد وجوبش به نحو ماهیت به شرط شیء است، چون

اکثر یعنی همان اقل به شرط يك اضافه، به شرط يك انضمامي. پس اینها دو سنخ از ماهیت هستند، اقل و اکثر هر دو قسیم یکدیگرند، یکی ماهیت لا به شرط است، اقل یعنی نه جزء، خواه جزء دهم بیاید و خواه نیاید! پس نسبت به جزء دهم می‌شود لا به شرط، پس اقل می‌شود ماهیت لا به شرط، اکثر هم یعنی جزء دهم بیاید، اکثر یعنی همان اقل بعلاوه‌ی آمدن جزء دهم و انضمام جزء دهم. پس اکثر شد ماهیت به شرط شيء. و ماهیت لا به شرط و ماهیت به شرط شيء متباینان، چون هر دو قسیم یکدیگرند، قسیم هر چیزی با قسیم خودش متباین با یکدیگر است و با هم جمع نمی‌شوند! نمی‌شوند بگوئیم «الكلمة إما اسم أو فعل أو حرف» اسم و فعل متباین با یکدیگر است، چیزی نمی‌شود که هم اسم باشد و هم فعل! اینها هم قسیم با یکدیگرند.

صاحب هدایه می‌گوید نه تنها از نظر تکلیف دو سنخ از وجوب است بلکه از نظر امتثال هم بین‌شان تباین وجود دارد، از نظر امتثال شما اگر اقل را آوردید، می‌خواهید اکثر را بیاورید یا نیاورید امتثال انجام شده، در آنجایی که تکلیف به اقل تعلق پیدا کرده باشد، اما اگر تکلیف به اکثر تعلق پیدا کرده باشد در مقام امتثال اگر نه جزء را بیاورید و جزء دهم را نیاورید امتثال واقع نشده. لذا تکلیفاً و امتثالاً بین اقل و اکثر تباین وجود دارد و شما می‌گوئید در دوران بین متباینین باید احتیاط کرد، پس اینجا هم احتیاط کنید.

مرحوم محقق نائینی در همان جلد چهارم فوائد صفحه 154 به این کلام هدایة المسترشدين جواب دادند و می‌فرمایند ماهیت لا به شرط و ماهیت به شرط شيء، متباین نیستند، تقابل‌شان از قبیل تقابل تضاد نیست بلکه تقابل‌شان از قبیل تقابل عدم و ملکه است، در توضیح می‌فرمایند شما ماهیت لا به شرط را چه معنا می‌کنید؟ نائینی می‌فرماید وقتی می‌گوئیم اقل ماهیت لا به شرط است، لیس معناها لحاظ عدم انضمام شيء معها، معنای لا به شرط این نیست که بگوئیم این اقل اگر ملاحظه شود جزء دیگری به او منضم نشود. ایشان می‌فرماید اگر ما بیائیم لا به شرط را اینطور معنا کنیم، لا به شرط برمی‌گردد به شرط لا، اگر ما گفتیم عدم انضمام قید برای ماهیت است لا به شرط برمی‌گردد به شرط لا، یعنی اقل به شرط اینکه جزء دهم نیاید و این تداخل در اقسام بوجود می‌آید، پس چکار کنیم لا به شرط به شرط لا برنگردد، می‌گوئیم ماهیت لا به شرط معنایش عدم لحاظ شيء معها است، شارع چیزی را لحاظ نکرده، نه لحاظ عدم، عدم لحاظ شيء معها، آن وقت از همین جا يك اشاره‌ای هم می‌کنند و می‌فرمایند اینکه ما در بحث اطلاق و تقیید، اطلاق را به معنای رفض القيود می‌دانیم، اطلاق یعنی چه؟

وقتی می‌گوئیم «جئني بانسان» کلمه‌ی انسان اطلاق دارد، اطلاق یعنی عدم لحاظ قید فيه، نه لحاظ عدم القید. ماهیت را به شرط یعنی ماهیتی که هیچ لحاظی در آن نشده، قابلیت لحاظ دارد اما لحاظ نشده، شأنیست لحاظ و قید دارد اما قیدی به او وارد نشده است. لذا می‌فرمایند لا به شرط عنوان عدم ملکه را دارد، وقتی عنوان عدم ملکه را دارد با به شرط شيء قابل جمع است، یعنی يك جامعی بین اینها وجود دارد، وقتی جامع بین اینها هست دیگر تقابل‌شان به نحو تقابل تباین نیست، يك تقابل به مجرد لحاظ و اعتبار است، یعنی اگر اعتبار کردیم عدم لحاظ شيء می‌شود خود ماهیت، لا به شرط، اگر لحاظ کردیم شیئی را، همان ماهیت می‌شود به شرط شيء، اصلاً دو چیز نیست، فقط اختلاف‌شان در لحاظ و اعتبار است، وقتی اختلاف در لحاظ و اعتبار است آن وقت می‌گوئیم مولا الآن يك ماهیت صلاتی را واجب کرده و ما نمی‌دانیم این ماهیت صلاتی را اعتبار کرده است به لحاظ يك شیئی به نام سوره و یا اصلاً چیزی را در آن لحاظ نکرده، اگر چیزی را لحاظ نکرده باشد اقل می‌شود و اگر اعتبار کرده باشد يك جزئی از اضافه‌ای را، می‌شود اکثر، می‌گوید آنکه متیقن الإعتبار است عبارت از اقل است و اکثر می‌شود مشکوک الاعتبار نسبت به او باید برائت جاری شود.

پس این خلاصه فرمایش نائینی شد. فرمایش ایشان را در فوائد ببینید، امام رضوان الله علیه سه اشکال بر مرحوم نائینی در کتاب تهذیب الاصول جلد سوم صفحه 300 به بعد دارند و بعد از این سه اشکال از آن کلام هدایة المسترشدين چهار جواب دادند که فردا عرض می‌کنیم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين